

موضع حزب کمونیست ایران در رابطه با پیامدهای جنگ و تاکتیک‌ها و سیاست‌های آتی این حزب!

بهرام رحمانی

bahram.rehmani@gmail.com

گزارش تحلیلی سیاسی پلنوم دهم کمیته مرکزی کومه‌له- سازمان حزب کمونیست ایران را خواندم؛ گزارشی که در شبکه‌های اجتماعی منتشر شده است. مطالعه این گزارش پلنوم دهم کمیته مرکزی کومه‌له را به همه فعالین جنبش کارگری-کمونیستی ایران توصیه می‌کنم. موضعی که کومه‌له در رابطه با جنگ آمریکا و اسرائیل در ایران و پیامدهای آن، امر مبارزه طبقاتی و... اتخاذ کرده است قابل تعمق و بررسی است. تشکیلات علنی کومه‌له که در این دوران بسیار حساس تاریخی جامعه ایران و منطقه و با وجود مشکلات عدیده امنیتی در اقلیم کردستان عراق، سیاست‌هایی را در مقابل تشکیلات خود و جامعه قرار داده است که یک نقطه عطف تاریخی محسوب می‌شود.

مهم‌تر از همه، سازمان کردستان حزب کمونیست ایران- کومه‌له، حاضر نشد وارد ائتلاف شش حزب و سازمان کردی شود که درباره برخی از آن‌ها حرف و حدیث زیادی در رابطه با آمریکا و اسرائیل وجود دارد. احتمالاً اتخاذ چنین سیاسی، بهایی دارد که این حزب و سازمان کردستان آن «کومه‌له» به آن واقفند. جنگ ۳۹ روز آمریکا و اسرائیل علیه ایران، از جمله یکی از وقایع مهم تاریخی است که در حافظه جامعه ماندگار است و به این سادگی نمی‌توان آن را فراموش کرد. آن هم در شرایطی که این جنگ کمابیش به شکل پراکنده و موضعی ادامه دارد. به خصوص همه گرایش‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی داخل و خارج از ایران، احزاب و سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون جمهوری اسلامی و هم‌چنین فعالین و تحلیل‌گران سیاسی و اجتماعی در داخل و خارج کشور درباره این جنگ موضع گرفته‌اند: گرایشات راست و سلطنت‌طلب علناً به حمایت از جنگ خونین آمریکا و اسرائیل علیه ایران برخاسته‌اند و از آتش‌بس کنونی به شدن ناراحتند به طوری که حتی برخی رسانه‌ها و افکار عمومی بین‌المللی از این موضع سلطنت‌طلبان و در راس آن‌ها رضا پهلوی، دچار حیرت شده‌اند که چگونه گروهی از ایرانیان، از حمله به کشورشان، این چنین خشنود شده‌اند به طوری که که با برگزاری تجمعات در مقابل سفارت‌خانه‌ها و کنسولگری‌های آمریکا و اسرائیل و با برافراشتن پرچم‌های این کشورها، و تبلیغ شبانه‌روزی رسانه‌های خود، از رییس جمهور آمریکا «عمو ترامپ» و نخست‌وزیر اسرائیل «بی‌بی نتان‌یاهو»، همواره در خواست می‌کنند که به حملات خود علیه ایران تا تغییر رژیم ادامه دهند.

حتی برخی گرایشات چپ اپوزیسیون نیز، با ملاحظاتی این جنگ را مثبت ارزیابی کرده‌اند با این توجیه که جمهوری اسلامی را تضعیف می‌کند و موقعیت را برای مبارزه اپوزیسیون و مردم معترض مساعدتر می‌کند.

از سوی دیگر، شایع شده است که آمریکا و اسرائیل به برخی جریان‌های سیاسی اپوزیسیون به ویژه اپوزیسیون کرد مستقر در اقلیم کردستان عراق، کمک‌های مالی و تسلیحاتی کرده‌اند. حتی این ماجرا را بارها ترامپ، رییس جمهور آمریکا به زبان آورده است.

اما در این میان و در چنین موقعیت بسیار حساس و خطرناک و ناامنی، حزب کمونیست ایران و کومه‌له- سازمان کردستان این حزب که بخش علنی آن در اقلیم کردستان مستقر است از یک سو موضع نه به جنگ و نه به جمهوری اسلامی و از سوی دیگر، به مبارزه مستقل طبقاتی کارگری و سایر جنبش‌های اجتماعی مستقل و بدون دخالت خارجی تاکید کرده‌اند.

شاید چنین موضعی در شرایط عادی چندان مورد توجه قرار نگیرد اما در شرایط کنونی بسیار حساس، توجه همگان را به خود جلب می‌کند و دولت‌ها، سازمان‌ها و احزاب، جنبش‌های اجتماعی و تحلیل‌گران و تاریخ‌دانان درباره آن اظهارنظر می‌کنند. حتی جهانیان نیز با حساسیت جنگ ۳۹ روزه آمریکا و اسرائیل علیه ایران و بسته شدن تنگه هرمز و تاثیر آن در افزایش قیمت سوخت و بنزین را با نگرانی دنبال می‌کنند.

در مقدمه گزارش پلنوم دهم کمیته مرکزی کومه‌له آمده است: «این گزارش به بررسی اجمالی اوضاع سیاسی کنونی ایران و پیامدهای جنگ اخیر آمریکا و اسرائیل با جمهوری اسلامی می‌پردازد. هدف، ارائه تحلیلی روشن برای تدوین تاکتیک‌ها و سیاست‌های آتی حزب است. با توجه به این‌که نشریات و ارگان‌های تبلیغی و ترویجی حزب همواره تلاش می‌کنند خلاء تحلیلی در این زمینه‌ها باقی نگذارند، این گزارش بر ابعاد کلیدی جنگ ۴۰ روزه اخیر و تاثیرات آن بر منطقه و جهان تمرکز دارد. این جنگ که هنوز به آتش‌بس پایدار منجر نشده، رویدادی مهم در مقیاس جهانی بوده و پیامدهای آن بر اقتصاد و سیاست جهانی اثرگذار است.»

در ادامه این گزارش می‌خوانیم: «جنگ اخیر را نمی‌توان صرفاً در چهارچوب تقابل جمهوری اسلامی، آمریکا و اسرائیل توضیح داد. این جنگ در شرایطی رخ داده است که نظام بین‌الملل با تشدید رقابت قدرت‌های بزرگ، فرسایش سازوکارهای پیشین نظم جهانی و گسترش منازعات ژئوپلیتیکی وارد مرحله‌ای از بازآرایی شده است. تداوم جنگ اوکراین، تحولات پس از هفتم اکتبر در خاورمیانه، رقابت فزاینده آمریکا با چین و روسیه و اهمیت روزافزون مسیرهای انتقال انرژی، همگی نشان می‌دهند که هر تحول مهم در خاورمیانه، به بخشی از کشمکش گسترده‌تر بر سر آرایش آینده قدرت در جهان تبدیل شده است.»

در این گزارش تاکید شده است: «بیانیه حزب کمونیست ایران که تقریباً یک سال پیش در ۲۴ خرداد ۱۴۰۴ درباره جنگ ایران و اسرائیل صادر شد، هم‌چنان مبنای سیاست‌های ما را تشکیل می‌دهد. این بیانیه از ابتدا ماهیت جنگ، جایگاه نیروهای درگیر، نقش قدرت‌های جهانی و وظیفه مستقل جنبش انقلابی و کارگری را به صراحت تبیین کرد. در شرایط کنونی که آتش‌بس شکننده برقرار است و سرنوشت صلح نامشخص، لازم است آن چارچوب تحلیلی را بسط داده و با توجه به تحولات جدید، وظایف سیاسی و تشکیلاتی خود را دقیق‌تر صورت‌بندی کنیم.»

۱. ماهیت جنگ جمهوری اسلامی، آمریکا و اسرائیل

این جنگ از هر دو سو ارتجاعی است. جمهوری اسلامی رژیمی مرتجع، دشمن مردم، زن‌ستیز، ضدکارگر و سرکوبگر است که برای بقای سلطه خود می‌جنگد. سیاست‌ها و اقدامات ارتجاعی آن در چند دهه گذشته بهانه این حمله را فراهم کرده است. از سوی دیگر، اسرائیل نیز رژیمی جنایتکار و اشغالگر است که سیاست نسل‌کشی علیه مردم فلسطین را پیش می‌برد و در پی بازترسیم توازن قوا در منطقه به نفع خود است. دولت آمریکا نیز برای مهار جمهوری اسلامی و تبدیل آن به یک همکار متعارف، به منظور تأمین هژمونی خود بر منطقه و پس راندن نفوذ قدرت‌های رقیب می‌جنگد.

از این رو، یک نیروی انقلابی و مسئول هرگز به بهانه حمله خارجی به ایران، استراتژی مبارزاتی خود علیه جمهوری اسلامی را متوقف نمی‌کند و به امید بستن واهی به اسرائیل و آمریکا به‌عنوان نیروی «رهایی‌بخش» نمی‌افتد. این جهت‌گیری، جوهر سیاست مستقل طبقاتی و انقلابی ماست که باید هم‌چنان حفظ شود.»

...

«۳. دو موضع متفاوت

در قبال رویدادهایی مانند کشتار دی‌ماه و جنگ ۴۰ روزه آمریکا و اسرائیل با ایران، دو رویکرد متفاوت در میان طیف‌های مختلف اپوزیسیون ایران شکل گرفت. یک گرایش، چه از راست سلطنت‌طلب و چه در میان بخشی از نیروهای چپ، با تکیه بر هیجان سیاسی و ارزیابی‌های شتاب‌زده، مردم را بی‌پروا به خیابان فرا می‌خواند یا جنگ خارجی را «فرستی» برای سقوط جمهوری اسلامی قلمداد می‌کرد. این رویکرد، بدون توجه به توازن قوا، آمادگی سازمانی، رهبری، اهداف روشن و هزینه انسانی، عملاً مردم بی‌دفاع را در برابر ماشین سرکوب یا ویرانی جنگ تنها می‌گذاشت.

در برابر آن، گرایش دیگر هشدار می‌داد که فراخوان خیابانی بدون سازمان‌یابی، رهبری و برنامه روشن، در شرایطی که جمهوری اسلامی دست به ماشه است، می‌تواند به فاجعه منجر شود. این گرایش در این مرحله بر اشکال مؤثرتر و کم‌هزینه‌تر مبارزه، از جمله اعتصاب عمومی، سازمان‌یابی محلات و محیط‌های کار، و ایجاد رهبری جمعی تأکید می‌کرد. در مورد جنگ نیز همین نگاه معتقد بود که حمله خارجی نه تنها به آزادی نمی‌انجامد، بلکه می‌تواند جامعه را از مبارزه مستقل (نظیر خیزش دیماه ۱۴۰۴، با شعار "نان، کار، آزادی") علیه رژیم عقب براند، جنایت‌های داخلی را به حاشیه ببرد، فضای امنیتی را تشدید کند و حتی به بقای حکومت یاری رساند.

تجربه عملی نشان داد که سیاست اول ماجراجویانه، غیرمسئولانه و متکی بر امید بستن به نیروهای مرتجع خارجی، شوک‌های خیابانی یا نظامی بود. اما سیاست دوم، با تأکید بر سازمان، آگاهی، توازن قوا و استقلال مبارزه مردم، واقع‌بینانه‌تر و مسئولانه‌تر بود.»

...

«ایران پس از جنگ: چشم‌اندازها و وظایف ما»

مقدمه

پایان عملی جنگ و رسمی شدن آتش‌بس را نباید به معنای برقراری صلح پایدار در خاورمیانه تلقی کرد. آن‌چه در جریان است، تجدید آرایش همان بحران پیشین در شکلی دیگر است. درک این تمایز، پایه هر تحلیل و هر استراتژی عملی است. این گزارش به بررسی دلایل این آتش‌بس و تأثیرات آن بر آرایش نیروهای منطقه و داخل ایران می‌پردازد و وظایف پیش روی ما را تبیین می‌کند.»

...

«درس‌های برای آینده»

• بزرگ‌ترین نقطه ضعف این خیزش‌های خودجوش، نبود رهبری واحد، فقدان حزب سراسری و تشکل‌های سیاسی که مقبولیت اجتماعی داشته باشند بوده است. فشار امنیتی و قطع اینترنت همواره این خلاء سازمانی را تشدید کرده است.

• مهم‌ترین درس برای زحمتکشان این است که آزادی‌های مدنی، عدالت اقتصادی و برابری جنسیتی تفکیک‌ناپذیرند. مبارزه برای نان بدون مبارزه با استبداد به نتیجه نمی‌رسد و بالعکس.

• بدون وجود تشکل‌های مستقل و مطالبات روشن و قابل حصول، حتی خیزش‌های عظیم نیز در دستیابی به تغییر فوری نظام سیاسی با محدودیت روبه‌رو می‌شوند.

• و نهایتاً پیروزی را نباید صرفاً با سقوط فوری حکومت سنجید؛ همبستگی جمعی، تقویت روحیه مقاومت و دگرگونی در فرهنگ سیاسی جامعه، دستاوردهایی هستند که زمینه‌ساز تحولات بزرگ آینده خواهند بود.»

...

«وظایف و اولویتهای ما»

۱. رهایی از دو توهم زیانبار:

• توهم نجات از بیرون: نه فشار خارجی، نه حمله نظامی، و نه مداخله قدرت‌های جهانی، راه آزادی مردم ایران را هموار نخواهند کرد. این فشارها فقط موازنه میان نیروهای ارتجاعی را بازتنظیم می‌کند و هزینه آن را مردم می‌پردازند.

• توهم پیروزی بدون سازماندهی و رهبری سراسری و نیرومند. پیروزی تنها از ترکیب سه عنصر آگاهی، سازماندهی و رهبری حاصل می‌شود. در غیاب وجود این عناصر، فراخوان دادن به ریختن مردم به خیابان‌ها، تحمیل تلفات و بالا بردن هزینه تغییر در این جامعه است. بحران‌های درونی رژیم و شکاف در بالا، در غیاب آمادگی به معنای گفته شده، به رهایی مردم منجر نمی‌شود. فاصله میان تضعیف یک حکومت و سقوط آن را فقط نیروی سازمان‌یافته مردم می‌تواند پر کند. این دو رویکرد، ستون فقرات سیاست ما در دوره پیش‌رو است.

۲. لزوم طرح تاکتیک‌های روشن در پرتو استراتژی عمومی حزب کمونیست ایران:

الف) جدی گرفتن پیروزی‌های ظاهراً کوچک و گام به گام: مردم از کسب هر دستاوردی برای برداشتن گام‌های بعدی نیرو می‌گیرند. اگر به تجربه ۴۷ سال مبارزه و مقاومت علیه جمهوری اسلامی رجوع کنیم، یک نتیجه اساسی به دست می‌آید: تمام عقب‌نشینی‌های این رژیم، حتی آنجا که آشکارا با ذات و ایدئولوژی‌اش در تضاد بوده، فقط و فقط تحت فشار مبارزات اجتماعی و سیاسی مردم تحمیل شده است. این واقعیت نشان می‌دهد که مردم ایران، اگرچه هنوز به هدف نهایی خود دست نیافته‌اند، اما مبارزاتشان بی‌حاصل نبوده است. هیچ‌یک از این رنج‌ها «آب در هاون کوبیدن» نبوده است. برعکس، هر موج مبارزه، تجربه، آگاهی، جسارت و ظرفیت تازه‌ای برای نبردهای بعدی انباشته کرده است.

ب) تبدیل فشار اجتماعی به سازمان‌یابی پایدار: دوره پیش‌رو، دوره تداوم فشار بر حکومت خواهد بود. اما اگر قرار است این فشارها به بهبود واقعی شرایط زندگی مردم و گشایش سیاسی بیانجامد، یک شرط تعیین‌کننده وجود دارد و آن هم اینکه از درون هر مبارزه محلی و یا سراسری، سازمان‌یافته‌تر بیرون آید. تجربه سال‌های اخیر نشان داده است که مسیر آینده دگرگونی اجتماعی و سیاسی در ایران از شورش‌های انفجاری، هرچند قهرمانانه و گسترده، اما فاقد سازمان و رهبری پایدار، عبور نمی‌کند. این خیزش‌ها می‌توانند دیوار ترس را فرو بریزند، اما به‌تنهایی قادر نیستند موازنه قوا را به‌طور ماندگار تغییر دهند. از این‌رو، وظیفه مرکزی ما آن است که در پرتو استراتژی روشن حزب، تاکتیک‌های سیاسی قابل دسترس، عملی و سازمان‌دهنده را تعیین کنیم. محور این تاکتیک‌ها باید ایجاد و تقویت تشکلهای مستقل باشد. باید در متن نبردهای روزمره برای نان، کار، آزادی، برابری و... این شبکه‌های سازمان‌یافته را ساخت.

پایان جنگ می‌تواند، و باید، آغاز مرحله‌ای تازه از مبارزات وسیع و آگاهانه برای کسب حق اعتصاب و حق تشکل باشد. تا زمانی که این حقوق به‌صورت رسمی و عملی بر ساختار قدرت تحمیل نشود، مبارزه برای خواسته‌های معیشتی ناگزیر پراکنده، موضعی و کم‌اثر می‌ماند. اما با تحمیل و تثبیت این حقوق، مبارزه برای نان، مسکن، درمان و آموزش در مسیر سراسری و مؤثرتری قرار می‌گیرد و راه برای برداشتن گام‌های بعدی هموارتر می‌شود.

امروز بیش از هر زمان دیگر، کارگران و زحمتکشان نیازمند آن‌اند که از تنهایی و پراکندگی بیرون بیایند، حلقه‌های همبستگی در محیط‌های کار و محله‌ها از تشکیل یک تعاونی یا صندوق همبستگی مال گرفته تا اشکال گسترده‌تر از سازمان‌یابی ایجاد کنند. برای ساختن تشکلهای مستقل و واقعی، قدم‌های کوچک اما پیگیر بردارند. بحران‌های پی‌درپی نشان داده است که تنها از دل اتحاد، تشکل و مبارزه جمعی است که می‌توان در برابر این طوفان ایستاد و افق یک زندگی شایسته‌تر را گشود.»

...

«وظایف ما در کردستان»

مقدمه

در شرایط کنونی پساجنگ، با توجه به مختصات سیاسی، اجتماعی و طبقاتی جامعه کردستان، و با در نظر گرفتن ظرفیت‌ها، سابقه مبارزاتی و تجربه‌های انباشته‌شده این جامعه، ضروری است که فعالین حزبی بیش از پیش به سوی فعالیت‌های اجتماعی، توده‌ای و ریشه‌دار در زندگی روزمره مردم سوق داده شوند. مبارزه سیاسی اگر از متن جامعه، از نیازهای واقعی مردم و از مطالبات ملموس کارگران، زنان، جوانان، معلمان، کولبران، زحمتکشان شهری و روستایی فاصله بگیرد، به سطح شعارهای کلی و انتزاعی محدود می‌ماند. از همین رو، جهت‌گیری تاکتیکی در این دوره باید بر این اصل استوار باشد که فعالیت سیاسی و حزبی در دل مبارزات اجتماعی جاری حضور فعال داشته باشد و از طریق سازمان‌دهی، آگاهی‌بخشی و پیوند دادن مطالبات گوناگون، راه را برای تحقق اهداف بلندمدت و استراتژیک هموار کند.

در رابطه آن‌چه که در کردستان می‌گذرد اشاره به ایجاد «مرکز هم‌پیمانی احزاب کردستان» نیز مسئله مهمی است که یاد آوری آن در این مقدمه ضروری است. کومه‌له با وجود مشارکت فعال در روند «مرکز دیالوگ»، سند «هم‌پیمانی» را امضا نکرد و در این زمینه دلایل خود را به روشنی طی اطلاعیه‌ای منتشر نمود:

- دیالوگ بله، اما با شفافیت: کومه‌له از دیالوگ متمدنانه میان احزاب کردستان حمایت می‌کند، اما خواهان به رسمیت شناختن تفاوت‌های واقعی، رقابت سالم سیاسی، و پذیرش داوری دموکراتیک مردم است، نه پنهان کردن اختلافات.
- مرزبندی‌های استراتژیک کومه‌له: اتحاد با جنبش کارگری سراسر ایران؛ مخالفت با همراهی با سیاست‌های آمریکا و اسرائیل؛ مقابله با اپوزیسیون راست‌گرا و سلطنت‌طلب؛ و رد هم‌پیمانی با مجاهدین خلق. سند هم‌پیمانی در این محورها فاقد شفافیت است.
- تقدم سیاست بر نهادسازی: پیش از توافق بر سر برنامه مشترک، باید سیاست و تاکتیک روشنی برای شرایط کنونی وجود داشته باشد؛ ایجاد نهادهایی مثل «کمیته دیپلماسی مشترک» بدون سیاست مشخص، بی‌اثر یا حتی بحران‌زا خواهد بود.
- مسئله نیروی مسلح: کومه‌له معتقد است سلاح نباید در اختیار احزاب بماند، بلکه باید تحت کنترل نهادهای منتخب مردمی قرار گیرد؛ ایده «سپاه کردستانی» واحد تحت فرماندهی احزاب را خطرناک می‌داند چون اختلاف حزبی می‌تواند آن را به گروه‌های متخاصم تجزیه کند.
- حاکمیت مردمی، نه تقسیم قدرت میان احزاب: هرگونه خلاء قدرت باید با نهادهای دموکراتیک مردمی (محلات، کارخانه‌ها، دانشگاه‌ها) پر شود، نه با تقسیم قدرت میان احزاب.
- هشدار درباره نقش آمریکا و اسرائیل: کومه‌له با توجه به اخباری که حول و حوش امضاء این سند در جریان بود، با ابراز نگرانی در این مورد هشدار داد که سیاست همسویی با آمریکا و اسرائیل برای جنبش کردستان فاجعه بار خواهد بود.
- کومه‌له هم‌چنان «مرکز دیالوگ» را دستاوردی مثبت می‌داند و از ادامه گفت‌وگو حمایت می‌کند.
- عدم امضای این سند به معنای کناره‌گیری از همکاری نیست؛ کومه‌له همچنان خواهان همکاری بر پایه صداقت و احترام به تفاوت‌هاست.
- نهایتاً موضع ما این بود: اتحادی که بر پایه پنهان کردن تفاوت‌ها بنا شود، در لحظات حساس فرومی‌پاشد؛ و وضوح امروز بهتر از بحران فرداست.»
- * کل گزارش پلنوم اخیر حزب کمونیست ایران را که در بالا بر فرازهایی از آن اشاره شد در زیر همین مطلب مطالعه نمایید.



تصاویری دلخراش از مناطق مسکونی غزه و «هدیه» دولت‌های آمریکا و اسرائیل بر بشریت؟!

در تاریخ و زندگی بشر، لحظاتی هستند که سرنوشت‌ساز محسوب می‌شوند. چرا که اتفاقی روی داده و توجه همگان را به خود جلب کرده است. این لحظات همان نقاط عطف تاریخ هستند که در آن‌ها بحران‌های عمیق، جنگ‌ها، یا تحولات ساختاری، تمامی ارکان جامعه -از دولت‌ها و احزاب سیاسی گرفته تا فلاسفه، محققان و توده‌های مردم- را مجبور می‌کنند تا مواضع خود را شفاف بیان کنند.

چنین شرایطی، معمولاً ناشی از یک تغییر پارادایم بنیادین یا بحران مشروعیت است. در این زمان‌ها شاهد نقش‌آفرینی اقل‌شمار مختلف به این شکل هستیم: فلاسفه و اندیشمندان: به بازتعریف مفاهیم بنیادین مانند عدالت، آزادی و اخلاق می‌پردازند تا مبنایی فکری برای آینده ارائه دهند.

احزاب و دولت‌ها: با چالش اتخاذ سیاست‌های عملی، حفظ انسجام اجتماعی و پاسخگویی به مطالبات فوری افکار عمومی مواجه می‌شوند.

محققان و پژوهشگران: نقش دیده‌بان را ایفا کرده و پیامد تصمیمات و ایدئولوژی‌ها را تحلیل می‌کنند.

نمونه‌های برجسته تاریخی که تمام ارکان جامعه را به موضع‌گیری واداشتند شامل دوران عصر روشنگری، جنگ‌های جهانی، انقلاب‌های بزرگ اجتماعی، از جمله تحولات خاورمیانه و حمله نظامی ۳۹ روزه آمریکا و اسرائیل به ایران است.

در شرایط کنونی، فاشیسم در جهان و در گرایش‌های راست اپوزیسیون ایرانی به ویژه سلطنت‌طلبان شدیداً رشد کرده است. ظهور ترامپیسم و نسل‌کشی دولت اسرائیل در غزه و جنگ اخیر آمریکا و اسرائیل علیه ایران در بطن تحولات جهانی و منطقه‌ای، بیش از پیش، گرایش‌های فاشیستی و جنگ‌طلب را تقویت کرده است.

نیروهای چپ و سوسیالیست و کمونیست جهان و ایران نیز دهه‌هاست که با تمام تلاش و جانفشانی‌هایشان نتوانسته‌اند یک افق و چشم‌انداز روشنی در مقابل طبقه کارگر و سایر جنبش‌های اجتماعی آزادی‌خواه و عدالت‌جو قرار دهند. از سوی دیگر، این نیروها، دچار تشنگی و جدایی‌های مداوم شده‌اند.

اساسا جامعه‌ای که به‌صورت تاریخی ساخته شده است را هدف قرار داد و با آن مجادله سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کرد. یعنی ایده جدید تضاد طبقاتی و مبارزه تاریخی را با اتکا به تجارب تاریخی طبقه کارگر، جدال هویت‌یابی طبقاتی در مرزهای تمایز و البته درون واحدهای ملی قرار داد. با در نظر گرفتن این امر مهم که ملی‌گرایی کنونی، تنها با لایه بسیار نازک و شکننده‌ای با فاشیسم دارد همنی مسئله باعث شده که بخشی از طبقه کارگر آمریکا به ترامپ فاشیسم و جنگ‌طلب و سرمایه‌دار رای بدهد. یا برخی از کارگران سوئد در انتخابات ۴ سال پیش به حزب فاشیستی دموکرات‌های سوئد رای داده‌اند.

ملی‌گرایی، همواره همه تمایزها و تفاوت‌ها را برجسته کرده و مفهوم شهروندی و همبستگی انسانی را زیر سؤال برده است. بحث این که جامعه ایران محکوم است شاه و یا ولایت فقیه را بپذیرد در حالی که هر دو نگرش و سیاست، ریشه موروثی مشترکی دارند: پسر شاه و پسر امام باید جانشین پدران‌شان شوند و راه سومی را به رسمیت نمی‌شناسند. به‌عبارت دیگر، هم‌چنان باید در روی همان پاشنه سابق بچرخد تا رهبری فردی و فاشیسم و سرکوب و سانسور در جامعه بازتولید گردد و منافع سرمایه‌داری قاطع‌تر تأمین گردد. در حالی که در جامعه ایران هم شاهان و هم امامان و ولایت فقیه امتحان خود را پس داده‌اند و مردود هم شده‌اند. پس طبیعتاً آینده جامعه ایران، باید با گذشته متفاوت خواهد شد، از جمله روابطه و مناسبات دموکراتیک و دموکراسی مستقیم شورایی، راه سومی است که همه شهروندان و مزدبگیران آگاه و علاقه‌مند مستقیماً در همه امور اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، امنیتی و دیپلماسی دخالت و حضور فعالی داشته باشند. این همان افق و چشم‌انداز روشنی است که می‌تواند جامعه ایران را بدون در نظر گرفتن ملیت، جنسیت، باورهای مذهبی و عقاید سیاسی مختلف و متفاوت، دست کم به آزادی و برابری نسبی برساند.

بنابراین، امروز نیازی نیست که ما پیش‌گویی کنیم اگر سطنت‌طلبان مجدداً در ایران به قدرت برسند وضعیت ایران بهتر از کشورهای همسایه خود، یعنی عراق و افغانستان نخواهد شد. و چه بسا ایران همانند یوگسلاوی سابق، به چندین کشور تقسیم خواهد شد. در چنین وضعیتی، این یک وظیفه مهم سیاسی، اجتماعی و انسانی همه تحلیل‌گران و فعالین سیاسی و احزاب و سازمان‌هایی سیاسی است که در این مورد موضع سفاف و بدون تفسیری اتخاذ کنند. یعنی سیاستس که اکنون حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن «کومه‌له» در پیش گرفته است. رفیق ابراهیم عزیزاده دبیرکل کومه‌له در همه مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های تشکیلاتی و علنی و رسانه‌ها و کنفرانس‌ها به این موضع حزب‌شان تأکید می‌ورزد.

امروز تأکید بر استقلال سیاسی احزاب و جنبش‌های اجتماعی ایران بدون دخالت خارجی، ضرورتاً باید رشد و توسعه اقتصادی کشور، حضور در معادلات سیاسی منطقه‌ای و جهانی معنا کند، در این صورت، منافع کارگران و ملی مردم خود را جدا از منافع کارگران و مردم کشورهای همسایه و جهان نمی‌بیند و خواهان همزیستی مسالمت‌آمیز و دوستانه و عدم مداخله دولت‌هایشان در امور داخلی کشورهایشان می‌شود. در این جاست که جایگاه برجسته و وزین یک حزب سیاسی و جنبش اجتماعی در سیاست بین‌المللی نیز برای افکار عمومی مردم آشکارتر و روشن‌تر می‌گردد. در هر صورت، تعریف استقلال سیاسی، سیاست‌های آتی یک حزب و یک جامعه را در پی خواهد داشت. زیرا منطق سیاسی این است که در فضای همکاری و همبستگی داخلی و بین‌المللی، بایستی برخی نظرات شفاف‌تر را در نظر گرفته و از چشم‌نیانداخت، همکاری‌ها و همبستگی‌ها، به‌صورت دوجانبه و متقابل پیش می‌روند نه یک طرفه.

در این‌جا، یک مسئله مهم دیگر، آن است که چگونه فرصت‌های موجود را به یک شرایط انقلابی سوق دهیم؟ در اندیشه مارکس، طبقه مفهومی کانونی است. او و انگلس در مانیفست کمونیست تأکید کرده‌اند که: «تاریخ تمام جوامع تاکنونی تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی بوده است.»

در تحلیل‌های مارکس از رخدادهای تاریخی و بنیان‌های اقتصادی پدیدارهای طبقه و مبارزه طبقاتی به‌طور مداوم در مرکز توجه قرار دارند. هم‌چنین در متون سیاسی مارکس، طبقه جایگاه ممتازی دارد و نقشی کلیدی ایفا می‌کند. هدف او در مبارزات سیاسی چیزی کم‌تر از سرنگون‌سازی جامعه‌ی طبقاتی نیست و نیرویی که قادر به تحقق این خواست باشد نیز جز طبقه‌ی کارگر نیست. آنان که می‌بایست سرمایه‌داری را واژگون کنند -چنان‌که در مانیفست کمونیست تأکید شده است- کارگران نوین یا پرولتاریا هستند که هم‌زمان با سرنگون کردن سرمایه‌داری، طبقات را نیز از میان برمی‌دارند.

هسته نظریه مارکس درباره طبقات در جامعه سرمایه‌داری، کارگرانی اند که مالک ابزار تولید نبوده و ناگزیرند تا نیروی کار خود را به سرمایه‌دارانی بفروشند که مازاد کار کارگران را در قالب ارزش اضافی/سود تصاحب می‌کنند. لیکن مارکس علاوه بر جنبه اقتصادی به جنبه‌های سیاسی و اجتماعی طبقه نیز می‌پردازد. برای ابضاح این دو ادراک از طبقه، مارکسیست‌ها میان «طبقه در خود» و «طبقه برای خود» تمایز قائل می‌شوند. مارکس در فقر فلسفه می‌نویسد:

شرایط اقتصادی نخست بسیاری از توده‌های مردم را به کارگر تبدیل می‌کند. سلطه‌ی سرمایه‌داری برای آن‌ها وضعیت و منافع مشترک به‌وجود می‌آورد. متعاقباً این توده در برابر سرمایه‌داری به یک طبقه تبدیل می‌شود گرچه هنوز طبقه‌ای برای خود نیست. در جریان مبارزه (...) این توده گرد هم آمده و خود را به‌عنوان طبقه‌ای برای خود، متشکل می‌سازد و از منافی دفاع می‌کند که به منافع طبقاتی بدل خواهند شد.

جنبشی که در پی واژگون کردن جامعه طبقاتی سرمایه‌داری و برپا داشتن جامعه‌ای سوسیالیستی و بی‌طبقه است، نمی‌تواند تنها به تحلیل اقتصادی و تاریخی طبقات بسنده کند. بلکه هم‌چنین باید برای رشد طبقه‌ی کارگر به بازیگری سیاسی با خودآگاهی طبقاتی برای مبارزه در راه منافع طبقاتی بکوشد.

از همین‌رو تحلیل اقتصادی طبقه را می‌بایست به‌عنوان نقطه آغازین در بسیج سیاسی لحاظ کرد. از رهگذر تحلیل طبقات از حیث ساختاری، دانشی خلق می‌شود پیرامون این که گروه‌های انسانی بر مبنای موقعیت خود در فرایند تولید واجد چه منافی هستند که در تضاد با روش‌های سرمایه‌دارانه تولید و توزیع کار اضافی قرار دارد. بدین سبب که این منافع به خودی خود به تبلور آگاهی طبقاتی نمی‌انجامد و هر دو وجه هویت طبقاتی جمعی یا سازمان سیاسی است، سوسیالیست‌ها باید فعالانه در استفاده از تجزیه و تحلیل طبقاتی به‌عنوان گرانگاه برای ایجاد آگاهی طبقاتی سهیم باشند.

دفاع از جنگ و یا با هر بهانه‌ای توجیه آن، به هیچ‌وجه پذیرفتنی نیست و محکوم است. دولت‌های مختلف آمریکا از هر دو حزب جمهوری خواه و دموکرات از جمله در چهار دهه گذشته، لشکرکشی‌ها و اشغال‌ها و کودتاهایی بر مردم برخی کشورها تحمیل کرده و فجایع انسانی آفریده‌اند. دولت اسرائیل با حمایت‌های بی‌دریغ دولت آمریکا و برخی کشورهای اروپایی و سکوت و بی‌خاصیتی دولت‌های عربی، در نوار غزه نسل‌کشی راه انداخته و سعی دارد نقشه فلسطین از نقشه منطقه حذف کند؛ اما متاسفانه بسیاری احزاب و دولت‌ها و گرایش‌های مختلف سیاسی، چشم و گوش خود را به این جنایات بسته‌اند.

اگر چه تاریخ مملو از رویدادهای فوق‌العاده تاثیرگذار و قابل توجه متعددی بوده که تمدن ما را برای همیشه تغییر دادند، اما سال‌های تاثیرگذار که مسیر تاریخ را تغییر دادند بسیار اندک بوده و با فواصل زمانی طولانی رخ داده‌اند. بیش تر اوقات، زمان زیادی می‌گذشت بدون این که هیچ اتفاق بزرگ و خاصی رخ دهد. اما در جهان امروز به یمن تکنولوژی مدرن، تغییرات و تحولات به حدی سریع روی می‌دهد که گاهی همه را غافلگیر می‌کند.

در واقع گذرگاه‌های تاریخ طرح کلی فرایندهای تاریخ را از دوره دیرینه سنگی تا به امروز پی می‌گیرد و برداشتی کلی، موجز، بی‌همتا و خواندنی از سراسر تاریخ انسان و قوانین حاکم بر آن به دست می‌دهد. طبیعتاً در هر تحول تاریخی، نیروها و انسان‌های آگاه و عدالت‌جو، ضدجنگ و ضدخشونت، ضد تبعیض و استثمار، تحول اجتماعی مارکس را پایه راه‌جویی‌های خود قرار می‌دهند.

در پیچ و خم‌های تاریخی، توجه نیروها و انسان‌های آگاه، صرفاً به ابعاد اقتصادی و اقتصادی اجتماعی تحول محدود نمی‌ماند، بلکه عوامل ملی، برابری زن و مرد، فرهنگ و هنر، مذهبی و غیرمذهبی، تبعیض و استثمار، حقوق کودکان، محیط زیست و نظامی‌گری و دولت، تکنولوژی و فن‌آورانه‌های مدرن را نیز که طی قرن‌ها دوام آورده است به تفصیل می‌کاود و زیر ذره‌بین نقد قرار می‌دهد.



جریاناتی که خود را جریان‌های کمونیستی می‌نامند و جنگ را توجیه می‌کنند بهتر است به قطع‌نامه انترناسیونال دوم علیه جنگ‌طلبان مراجعه کنند. مهم‌ترین قطع‌نامه انترناسیونال دوم علیه جنگ جهانی اول، بیانیه بازل (Basel Manifesto) نام دارد که در کنگره فوق‌العاده این سازمان در نوامبر ۱۹۱۲ (۲۴ و ۲۵ نوامبر) در شهر بازل سوئیس به تصویب رسید. این بیانیه با پیش‌بینی خطر وقوع جنگ جهانی در نتیجه رقابت‌های امپریالیستی و بحران بالکان، اصول زیر را تدوین کرد:

مبارزه قاطع: از پروتاریای بین‌المللی خواست تا مبارزه‌ای بی‌امان را علیه جنگ و مسیبان آن یعنی طبقات حاکم سرمایه‌داری هدایت کنند.

پیشگیری از جنگ: احزاب سوسیالیست موظف شدند از تمام ابزارهای ممکن (از جمله تبلیغات صلح‌طلبانه و اعتصابات کارگری) برای جلوگیری از وقوع جنگ استفاده کنند.

استفاده از بحران برای انقلاب: در صورت وقوع جنگ، احزاب کارگری متعهد شدند که برای پایان سریع آن تلاش کرده و از بحران اقتصادی و سیاسی ناشی از جنگ، برای تسریع سرنگونی سرمایه‌داری بهره‌برداری کنند.

تایید اصول اشتوتگارت: این سند، قطع‌نامه‌های ضد نظامی‌گری کنگره اشتوتگارت در سال ۱۹۰۷ را به‌طور کامل تایید و تقویت کرد. با وجود این قطع‌نامه قاطع، با آغاز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴، بسیاری از رهبران برجسته و احزاب سوسیالیست عضو بین‌الملل دوم به اصول همبستگی کارگری خیانت کرده و از سیاست‌های نظامی و جنگ‌طلبانه دولت‌های بورژوازی خود حمایت کردند. این عملکرد موجب انشعاب و در نهایت فروپاشی انترناسیونال دوم شد.

در حالی که ایده «کارگران جهان متحد شوید» و مبارزه تاریخی براساس تضادهای طبقاتی کار و سرمایه، نه تنها کم نشده بلکه با شدت بیشتری ادامه دارد. اگر کارگران در جامعه‌های سرمایه‌داری، نسبتاً اوضاع بهتری دارند. اما کارگران بخش اعظم جهان، خود را فرودست و طردشده حس می‌کنند و به همین دلیل، به دنبال راهی می‌گردند تا وضعیت موجود را تغییر دهند و نقش تاریخی خود را در برانداختن سرمایه‌داری ایفا کنند. بنابراین در حال حاضر، طبیعتاً وظیفه اصلی همه نیروهای چپ و کمونیست، این است که وضعیت موجود را برای طبقه کارگر و جامعه تشریح کنند و در عین حال، راه برون‌رفت از وضعیت موجود را نیز به‌طور شفاف فرموله نمایند. از سوی دیگر، به استقلال طبقاتی و عدم مداخله خارجی در مبارزه طبقاتی خود تاکید ورزند. مسیری که اکنون حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن کومه‌له نیز در اولویت فعالیت‌ها و مبارزات طبقاتی خود قرار داده‌اند.

ضمیمه:

گزارش تحلیلی سیاسی پلنوم دهم کمیته مرکزی کومه‌له

اوضاع سیاسی کنونی و وظایف ما

مقدمه

این گزارش به بررسی اجمالی اوضاع سیاسی کنونی ایران و پیامدهای جنگ اخیر آمریکا و اسرائیل با جمهوری اسلامی می‌پردازد. هدف، ارائه تحلیلی روشن برای تدوین تاکتیک‌ها و سیاست‌های آتی حزب است. با توجه به اینکه نشریات و ارگان‌های تبلیغی و ترویجی حزب همواره تلاش می‌کنند خلأ تحلیلی در این زمینه‌ها باقی نگذارند، این گزارش بر ابعاد کلیدی جنگ ۴۰ روزه اخیر و تأثیرات آن بر منطقه و جهان تمرکز دارد. این جنگ که هنوز به آتش‌بس پایدار منجر نشده، رویدادی مهم در مقیاس جهانی بوده و پیامدهای آن بر اقتصاد و سیاست جهانی اثرگذار است.

جنگ اخیر را نمی‌توان صرفاً در چهارچوب تقابل جمهوری اسلامی، آمریکا و اسرائیل توضیح داد. این جنگ در شرایطی رخ داده است که نظام بین‌الملل با تشدید رقابت قدرت‌های بزرگ، فرسایش سازوکارهای پیشین نظم جهانی و گسترش منازعات ژئوپلیتیکی وارد مرحله‌ای از بازآرایی شده است. تداوم جنگ اوکراین، تحولات پس از هفتم اکتبر در خاورمیانه، رقابت فزاینده آمریکا با چین و روسیه و اهمیت روزافزون مسیرهای انتقال انرژی، همگی نشان می‌دهند که هر تحول مهم در خاورمیانه، به بخشی از کشمکش گسترده‌تر بر سر آرایش آینده قدرت در جهان تبدیل شده است.

بیانیه حزب کمونیست ایران که تقریباً یک سال پیش در ۲۴ خرداد ۱۴۰۴ درباره جنگ ایران و اسرائیل صادر شد، همچنان مبنای سیاست‌های ما را تشکیل می‌دهد. این بیانیه از ابتدا ماهیت جنگ، جایگاه نیروهای درگیر، نقش قدرت‌های جهانی و وظیفه مستقل جنبش انقلابی و کارگری را به صراحت تبیین کرد. در شرایط کنونی که آتش‌بس شکننده برقرار است و سرنوشت صلح نامشخص، لازم است آن چارچوب تحلیلی را بسط داده و با توجه به تحولات جدید، وظایف سیاسی و تشکیلاتی خود را دقیق‌تر صورت‌بندی کنیم.

۱. ماهیت جنگ جمهوری اسلامی، آمریکا و اسرائیل

این جنگ از هر دو سو ارتجاعی است. جمهوری اسلامی رژیم مرتجع، دشمن مردم، زن‌ستیز، ضدکارگر و سرکوبگر است که برای بقای سلطه خود می‌جنگد. سیاست‌ها و اقدامات ارتجاعی آن در چند دهه گذشته بهانه این حمله را فراهم کرده است. از سوی دیگر، اسرائیل نیز رژیمی جنایتکار و اشغالگر است که سیاست نسل‌کشی علیه مردم فلسطین را پیش می‌برد و در پی بازترسیم توازن قوا در منطقه به نفع خود است. دولت آمریکا نیز برای مهار جمهوری اسلامی و تبدیل آن به یک همکار متعارف، به منظور تأمین هژمونی خود بر منطقه و پس راندن نفوذ قدرت‌های رقیب می‌جنگد.

از این رو، یک نیروی انقلابی و مسئول هرگز به بهانه حمله خارجی به ایران، استراتژی مبارزاتی خود علیه جمهوری اسلامی را متوقف نمی‌کند و به امید بستن واهی به اسرائیل و آمریکا به عنوان نیروی «رهایی‌بخش» نمی‌افتد. این جهت‌گیری، جوهر سیاست مستقل طبقاتی و انقلابی ماست که باید همچنان حفظ شود.

۲. اهداف این جنگ

الف) جمهوری اسلامی ایران: هدف اصلی جمهوری اسلامی بقا و جلوگیری از فروپاشی یا تغییر رژیم است. حفظ برنامه هسته‌ای به عنوان اهرم چانه‌زنی، حفظ توان موشکی به عنوان ابزار بازدارندگی، و استمرار نفوذ در کشورهای منطقه به عنوان ابزار اعمال قدرت غیرمستقیم، همگی برای تثبیت موقعیت این رژیم به عنوان یک بازیگر مؤثر در معادلات خاورمیانه حیاتی هستند.

ب) ایالات متحده آمریکا: اهداف آمریکا شامل مهار و تنظیم رفتار جمهوری اسلامی، جلوگیری از تبدیل ایران به یک قدرت غیرقابل کنترل، و وادار کردن آن به پذیرش قواعد نظم منطقه‌ای مطلوب آمریکا است. این اهداف لزوماً به دنبال تغییر رژیم نیستند، بلکه بر اطمینان از امنیت اسرائیل به عنوان متحد استراتژیک، محدود کردن نزدیکی ایران به قدرت‌هایی مانند چین و روسیه، جلوگیری از تبدیل ایران به بخشی از بلوک رقیب در نظم جهانی، و کنترل جریان انرژی (نفت و گاز) و باز و بین‌المللی ماندن تنگه هرمز متمرکز هستند.

ج) اسرائیل: اهداف اسرائیل ماهیتی امنیتی‌تر و حداکثری‌تر دارد: سرنوشتی یا فروپاشی جمهوری اسلامی به عنوان یک هدف حداکثری، جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای به هر شکل ممکن، تضعیف قدرت منطقه‌ای جمهوری اسلامی، و ضربه زدن به شبکه نیروهای نیابتی آن.

کندی پیشرفت مذاکرات کنونی ناشی از این واقعیت است که جمهوری اسلامی حاضر به واگذاری مؤلفه‌های اصلی قدرت خود نیست، زیرا آن را معادل از دست رفتن بقا می‌داند. اسرائیل این مؤلفه‌ها را تهدیدی غیرقابل قبول تلقی می‌کند. آمریکا نیز میان این دو، به دنبال مدیریت بحران بدون ورود به یک جنگ پرهزینه تمام‌عیار است. در نتیجه، نه جنگ قادر به حل این تضاد بوده و نه دیپلماسی توانسته آن را برطرف کند، و فعلاً کشمکش در سطوح مختلف ادامه دارد.

۳. دو موضع متفاوت

در قبال رویدادهایی مانند کشتار دی‌ماه و جنگ ۴۰ روزه آمریکا و اسرائیل با ایران، دو رویکرد متفاوت در میان طیف‌های مختلف اپوزیسیون ایران شکل گرفت. یک گرایش، چه از راست سلطنت‌طلب و چه در میان بخشی از نیروهای چپ، با تکیه بر هیجان سیاسی و ارزیابی‌های شتاب‌زده، مردم را بی‌پروا به خیابان فرا می‌خواند یا جنگ خارجی را «فرصتی» برای سقوط جمهوری اسلامی قلمداد می‌کرد. این رویکرد، بدون توجه به توازن قوا، آمادگی سازمانی، رهبری، اهداف روشن و هزینه انسانی، عملاً مردم بی‌دفاع را در برابر ماشین سرکوب یا ویرانی جنگ تنها می‌گذاشت.

در برابر آن، گرایش دیگر هشدار می‌داد که فراخوان خیابانی بدون سازمان‌یابی، رهبری و برنامه روشن، در شرایطی که جمهوری اسلامی دست به ماشه است، می‌تواند به فاجعه منجر شود. این گرایش در این مرحله بر اشکال مؤثرتر و کم‌هزینه‌تر مبارزه، از جمله اعتصاب عمومی، سازمان‌یابی محلات و محیط‌های کار، و ایجاد رهبری جمعی تأکید می‌کرد. در مورد جنگ نیز همین نگاه معتقد بود که حمله خارجی نه تنها به آزادی نمی‌انجامد، بلکه می‌تواند جامعه را از مبارزه مستقل (نظیر خیزش دیماه ۱۴۰۴، با شعار "نان، کار، آزادی") علیه رژیم عقب براند، جنایت‌های داخلی را به حاشیه ببرد، فضای امنیتی را تشدید کند و حتی به بقای حکومت یاری رساند.

تجربه عملی نشان داد که سیاست اول ماجراجویانه، غیرمسئولانه و متکی بر امید بستن به نیروهای مرتجع خارجی، شوک‌های خیابانی یا نظامی بود. اما سیاست دوم، با تأکید بر سازمان، آگاهی، توازن قوا و استقلال مبارزه مردم، واقع‌بینانه‌تر و مسئولانه‌تر بود.

۴. چشم‌انداز محتمل

به احتمال زیاد، مذاکرات ایران و آمریکا حتی اگر به یک توافق استراتژیک و پایدار نینجامد، که در شرایط کنونی بعید است، دست‌کم به تمدید آتش‌بس و شکل‌گیری یک دوره «نه جنگ، نه صلح» منجر خواهد شد. این دوره می‌تواند شامل مذاکرات طولانی، تهدیدهای متقابل، فشارهای سیاسی و اقتصادی، و آماده‌باش دائمی باشد.

دولت آمریکا احتمالاً از سر محاسبه هزینه، مخالفت‌های وسیع داخلی و منطقه‌ای، و فایده‌تمایل چندانی به ازسرگیری فوری جنگ نخواهد داشت. آمریکا ترجیح خواهد داد همان سیاست آشنای فشار حداکثری را با اشکال گوناگون ادامه دهد: تحریم، انزوای دیپلماتیک، تهدید نظامی، فرسایش اقتصادی، و امتیازگیری مرحله‌ای. معنای این وضعیت آن است که جمهوری اسلامی، حتی در غیاب جنگ مستقیم، همچنان زیر فشار شدید باقی خواهد ماند. اما این فشارها رژیم را در برابر یک دوراهی تاریخی قرار می‌دهند:

الف) عقب‌نشینی و تغییر آرایش درونی حاکمیت: تسلیم نسبی در برابر فشارها، هرچند ممکن است موقتاً از شدت بحران بکاهد، به احتمال زیاد به جابه‌جایی در آرایش و چهره‌های رهبری آینده جمهوری اسلامی منجر می‌شود؛ یعنی نوعی تجدید آرایش رهبری از بالا برای حفظ کلیت نظام با هزینه‌ای کمتر. شواهد نشان می‌دهد که حامیان این سیاست فعلاً دست بالا را دارند.

ب) حرکت به سوی الگوی بقا از طریق انزوا: تسلیم نشدن می‌تواند به معنای انتخاب مسیر سرکوب، اقتصاد بسته، جامعه کنترل‌شده، و حرکت به سوی سلاح اتمی به‌عنوان تضمین نهایی بقا باشد؛ الگویی نزدیک به کره شمالی. اما چنین مسیری تنها به تعویق انداختن فاجعه است. اگر این گزینه دنبال شود، جنگ دیگری با اسرائیل از یک احتمال دور به یک چشم‌انداز جدی تبدیل خواهد شد. در هر دو حالت، نتیجه روشن است: بحران رژیم حل نمی‌شود، بلکه فقط شکل آن تغییر می‌کند.

«ایران پس از جنگ: چشم‌اندازها و وظایف ما»

مقدمه

پایان عملی جنگ و رسمی شدن آتش‌بس را نباید به معنای برقراری صلح پایدار در خاورمیانه تلقی کرد. آنچه در جریان است، تجدید آرایش همان بحران پیشین در شکلی دیگر است. درک این تمایز، پایه هر تحلیل و هر استراتژی عملی است. این گزارش به بررسی دلایل این آتش‌بس و تأثیرات آن بر آرایش نیروهای منطقه و داخل ایران می‌پردازد و وظایف پیش روی ما را تبیین می‌کند.

۲. ضرورت آتش‌بس و تفاهم

شرایطی که آتش‌بس را ممکن و ناگزیر کرد، در واقع از همان منطق مادی بحرانی سرچشمه می‌گیرد که اساس جنگ را لازم کرده بود. با این حال، آمریکا و قدرت‌های منطقه‌ای تمایلی به ادامه جنگ نداشتند. هزینه‌های اقتصادی سنگین، ناامنی بازارهای انرژی و کشتیرانی از خلیج فارس تا مدیترانه، و نیاز سرمایه جهانی به حداقل ثبات برای سودآوری، از جمله دلایل این عدم تمایل بودند. اسرائیل نیز، علیرغم تمایلش به تداوم جنگ، به دلیل وابستگی حیاتی به پشتیبانی آمریکا، ناچار شد با این تفاهم‌نامه همراهی کند. افزون بر این، ادامه جنگ می‌توانست انزوای بین‌المللی بیشتر، فشار افکار عمومی جهانی، و حتی شکاف‌های درونی در آمریکا، (از جمله بیشتر شدن شکاف بزرگ در بین افکار عمومی و کابینه و شخص ترامپ) و اسرائیل را تعمیق بخشد.

۲. تفاهم‌نامه جدید و تغییر در آرایش نیروها

پرسش اصلی این نیست که آیا جمهوری اسلامی امتیاز بیشتری گرفت یا آمریکا، بلکه این تفاهم‌نامه چه تغییری در آرایش نیروهای طبقاتی و سیاسی منطقه و در توازن قوای داخلی ایران ایجاد می‌کند. برجام ۲۰۱۵ تنها یک توافق فنی هسته‌ای نبود؛ بلکه گشایش نسبی اقتصادی به دنبال داشت، تکنوکرات‌ها و «بورژوازی لیبرال - رانتی» را موقتاً تقویت کرد و نیروهای تندرو را نسبتاً به حاشیه راند. برجام در شرایطی شکل گرفت که آمریکا در چارچوب نظم نسبی باثبات برای مهار برنامه هسته‌ای ایران عمل می‌کرد و جمهوری اسلامی به دنبال کاهش تحریم‌ها برای ادامه همان مدل «سرمایه‌داری رانتی - نظامی» بود. اما تفاهم جدید پس از یک جنگ منطقه‌ای واقعی و در بستر بحران عمیق سرمایه‌داری جهانی، رقابت آمریکا و چین، و آسیب دیدن نظم آمریکامحور در خاورمیانه بسته می‌شود. ما با مرحله تازه‌ای از بحران هژمونی در منطقه روبه‌رو هستیم، نه بازگشت به وضعیت نسبتاً باثبات سال‌های ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۶. این تفاهم‌نامه پایان بحران نیست، بلکه صورت‌بندی تازه‌ای از همان بحران منطقه‌ای است.

۳. فاکتورهای اصلی در آرایش جدید منطقه‌ای

• عربستان و کشورهای حاشیه خلیج فارس: این کشورها با سرمایه‌گذاری‌های عظیم در پروژه‌هایی مانند شهر نئوم و مناطق آزاد، به ثبات قیمت نفت و امنیت مسیرهای کشتیرانی وابسته‌اند. نزدیکی نسبی عربستان و ایران و ارتباط با چین در چارچوب «کمربند و جاده» نشان می‌دهد که این کشورها به دنبال بازی در چند زمین قدرت هستند، نه فقط زمین آمریکا.

• آمریکا و اسرائیل: آمریکا می‌خواهد کنترل منطقه و را حفظ و سلطه کامل پتrodollar را احیا کند، اما درگیر جنگ فرسایشی جدید نشود. دولت راست‌گرای اسرائیل اما با تکیه بر ناسیونالیسم افراطی می‌خواهد مسئله جمهوری اسلامی را با خشونت هرچه زودتر «یکسره» کند.

• جمهوری اسلامی: شبکه نیروهای نیابتی جمهوری اسلامی، از حزب‌الله و حوثی‌ها تا برخی گروه‌های عراقی، بخشی از ضربه‌ها را خورده است. هزینه مالی، لجستیکی و سیاسی حفظ این شبکه‌ها بالا رفته، در حالی که داخل کشور فقر، تورم و نارضایتی به مراتب شدیدتر شده است. این وضعیت امکان افشای ماهیت ضدملی و ضدطبقاتی این سیاست‌ها را از طریق تضاد میان هزینه‌های خارجی و نیازهای داخلی فراهم می‌آورد.

• روسیه و چین: این دو قدرت آلترناتیو ضدسرمایه‌داری نیستند، بلکه قدرت‌های سرمایه‌داری - دولتی هستند که از رقابت با آمریکا سود می‌برند، اما منطق سود و بازار را بازتولید می‌کنند. هیچ کدام به بی‌ثباتی مهارناپذیر علاقه‌ای ندارند.

• اروپا: برخلاف دوره برجام، اروپا این بار بیشتر دنبال کننده است. بحران‌های داخلی، از انرژی و مهاجرت تا رشد راست افراطی، توان مانور آنها را کاهش داده است.

۴. تأثیر تفاهم‌نامه بر ساختار داخلی جمهوری اسلامی

ادامه حیات جمهوری اسلامی در شکل فعلی آن، راه حل اقتصادی ندارد و راه حل سیاسی آن نیز بحران‌های سیاسی به دنبال دارد. جمهوری اسلامی یک رژیم سرمایه‌داری رانتی - نظامی - ایدئولوژیک است. تفاهم‌نامه این ماهیت را زیر سؤال نمی‌برد؛ تنها شیوه اداره و بقا را تعدیل می‌کند: کمی نرمش در سیاست خارجی، بدون باز شدن واقعی فضای سیاسی. حاکمیت به جای حل بحران، شکل مدیریت بحران را عوض می‌کند.

بحران‌های چندلایه‌ای که حتی با کاهش فشار خارجی سر جای خودشان می‌مانند، شامل بحران مشروعیت با میراث خیزش‌های ۹۶، ۹۸ و ۱۴۰۱؛ ۱۴۰۴، بحران اقتصادی با تورم، بیکاری و سقوط ارزش پول؛ بحران رابطه دولت با جامعه؛ بحران زیست‌محیطی؛ و بحران صندوق‌های بازنشستگی هستند. این‌ها نشانه‌های یک سرمایه‌داری پیرامونی رانتی هستند که قادر به انباشت باثبات نیست و مدام بین رانت‌پاشی برای شبکه‌های قدرت و سرکوب خشن اعتراضات اجتماعی نوسان می‌کند.

حکومت احتمالاً پس از تفاهم‌نامه وعده‌هایی مطرح خواهد کرد: آزاد شدن بخشی از دارایی‌های بلوکه‌شده، افزایش فروش نفت، فعال شدن پروژه‌های بزرگ، کاهش نسبی تنش در بازار ارز. اما در ساختار موجود، این گشایش پیش از آنکه به سفره مردم برسد، صرف ترمیم کسری بودجه دولت، تقویت نهادهای امنیتی، احیای شرکت‌های شبه‌دولتی و تزریق رانت به پیمانکاران نزدیک به قدرت خواهد شد.

نتیجه واقعی توزیع دوباره رانت میان سپاه و شبکه‌های اقتصادی‌اش، بنیادها، پیمانکاران بزرگ نفت و گاز و لایه‌هایی از بورژوازی تجاری وابسته خواهد بود. در پایین اما فقر، بیکاری، قراردادهای موقت، بحران مسکن، فرسودگی صندوق‌های بازنشستگی و نابرابری طبقاتی پابرجا می‌ماند.

تجربه جمهوری اسلامی نشان داده که هر زمان فشار خارجی کم شده، لزوماً فضای سیاسی داخلی باز نشده است؛ گاهی برعکس. حکومت که خود را از خطر مداخله خارجی نسبتاً مطمئن‌تر می‌دید، با شدت بیشتری به سرکوب داخلی پرداخته است. پس از تفاهم اخیر نیز محتمل است که کنترل خیابان تشدید شود؛ فشار بر فعالان کارگری، معلمان، زنان، دانشجویان، بازنشستگان و روزنامه‌نگاران افزایش یابد؛ تشکل‌های مستقل زیر ضرب بروند (تشدید سیاست‌های سرکوب در حال حاضر نمایانگر غلبه سرکوب است، اما کمک به بهبود معیشت هم محتمل می‌باشد)؛ و درون ساختار قدرت، تصفیه‌های تازه برای حذف رقبای درونی صورت گیرد. آرامش در جبهه‌ها می‌تواند با تشدید اختناق در داخل همراه شود، مگر آنکه فشار سازمان‌یافته اجتماعی خلافت را تحمیل کند.

۵. گرایش‌های درونی جمهوری اسلامی و فضای انتظار در جامعه

در درون جمهوری اسلامی دو گرایش برجسته‌تر می‌شود. گرایش افراطی - ایدئولوژیک هر نوع تفاهم با آمریکا را «خیانت» می‌داند و نگران موقعیت اقتصادی خود در تقسیم رانت جدید است. گرایش عملگرا - پراگماتیک برای حفظ نظام، کاهش فشار خارجی را ضروری می‌داند و می‌خواهد ثابت کند که هسته سخت قدرت می‌تواند با آمریکا معامله کند بدون آنکه در ماهیت استبدادی رژیم تغییری بدهد. اختلاف این دو گرایش بر سر شیوه بقاست، نه ماهیت نظام. هر دو در حفظ ساختار، جلوگیری از شکل‌گیری قدرت مستقل مردم و مهار جنبش‌های کارگری، زنان، جوانان و ملیت‌های تحت ستم اشتراک دارند.

یکی از پیامدهای کوتاه‌مدت تفاهم‌نامه اخیر و ادامه مذاکرات، شکل‌گیری فضای انتظار در بخشی از جامعه است. مردم می‌پرسند آیا دلار پایین می‌آید، آیا اشتغال بهتر می‌شود، آیا تورم کمی کنترل می‌شود. این انتظار می‌تواند موقتاً ریتم اعتراضات را کندتر کند. اما پایدار نیست اگر در زندگی واقعی مردم، در سفره و در محیط کار، تغییری محسوس ایجاد نشود. جامعه ایران بارها تجربه کرده که جمهوری اسلامی تلاش می‌کند این دوره انتظار را هر چه طولانی‌تر کند. (نمونه

دوره ۸ ساله پس از پایان جنگ ایران و عراق)

۶. تضعیف جریان‌های جنگ طلب و فرصت برای آلترناتیو دموکراتیک

یکی از نتایج سیاسی تفاهم اخیر، تضعیف نیروهایی است که استراتژی‌شان را بر بمباران، مداخله مستقیم خارجی و فروپاشی از بیرون بنا کرده بودند. جریان‌های جنگ‌طلب و سلطنت‌طلب که بر تشدید تقابل آمریکا و جمهوری اسلامی حساب باز کرده بودند، از منظر افکار عمومی و واقعیات سیاسی تضعیف می‌شوند. این تحول، اگر با تقویت بدیل‌های دموکراتیک، طبقاتی و مردمی همراه شود، می‌تواند فضای سیاسی را از دوقطبی «استبداد داخلی / مداخله امپریالیستی» خارج کند و راه را برای بدیل سومی مبنی بر آزادی، برابری، امنیت و رفاه، به نیروی آگاهی، تشکل، مبارزه و ستاد رهبری کننده‌ای که از دل این روند برمی‌خیزد، باز کند.

اصلاح‌طلبان سال‌ها خود را نیروی عقلانیت و تنش‌زدایی با غرب معرفی کردند. اما اگر تفاهم اخیر مستقیماً از سوی هسته سخت قدرت، بدون واسطه اصلاح‌طلبان، پیش برود، این پیام را منتقل می‌کند که برای مذاکره با آمریکا نیازی به اصلاح‌طلبان نیست. نتیجه محتمل، تضعیف بیشتر جایگاه آن‌هاست، که هم تهدید است، از خطر جایگزینی ناکارآمدی‌شان با سرخوردگی و انفعال، و هم فرصت است، از آزاد شدن بخشی از نیروهای اجتماعی از توهّم «اصلاح از بالا» و جستجوی راه‌حل‌های ریشه‌ای‌تر.

۷. فرصت‌های پیش روی جنبش‌های اجتماعی و وظایف ما
نفس توقف کشتار و کاهش ناامنی، یک فرصت واقعی است. در دوران جنگ، هر اعتراض کارگری و مردمی به بهانه جنگ سرکوب می‌شد. با کاهش تنش، دستگاه سرکوب همچنان پابرجاست، اما فضای عینی برای طرح مطالبات صنفی و سیاسی گسترده‌تر می‌شود.

در آغاز این دوره جدید، جنبش‌های اعتراضی برای کاهش هزینه مبارزه، بر اهدافی تمرکز می‌کنند که مستقیماً با دولت و نهادهای امنیتی درگیر نشوند: حقوق معوقه در کارخانه‌های خصوصی، قراردادهای موقت، اخراج‌های دسته‌جمعی، افزایش دستمزد متناسب با تورم، خصوصی‌سازی‌های ورشکسته‌ساز از قبیل هفت‌تپه، هپکو و آذراب و غیره. در کردستان علاوه بر عرصه‌های فوق تداوم جنبش‌های مدنی و فرهنگی که سنت‌های ریشه‌داری در این جامعه دارند، از جمله عرصه‌هایی هستند که می‌توانند از حاکم شدن فضای ناامیدی و سرخوردگی اجتماعی ناشی از شرایط جدید جلوگیری کنند.

در این وضعیت، یک تقسیم کار سیاسی - صنفی ضرورت دارد: حزب باید تبلیغ خود را بر آزادی‌های دموکراتیک، حق اعتصاب، حق تشکل مستقل و لغو سرکوب متمرکز کند و در همانحال نمایاندن افق سوسیالیسم را بویژه در ترویج پر رنگ نگه دارد؛ در حالی که فعالان کارگری در خط مقدم، از زبان نان، کار، قرارداد و ایمنی محیط کار و از مقاومت و اعتراضات مدنی سخن بگویند. این تقسیم کار هم سطح آگاهی طبقاتی را بالا می‌برد و هم به جنبش امکان می‌دهد در عین طرح مطالبات صنفی، پیوند ارگانیک با مبارزه سیاسی را حفظ کند. اما هم‌زمان باید این خطر را دائم گوشزد کرد: چرخش فاشیستی درون رژیم، تقویت بیشتر سپاه، امنیتی‌تر شدن فضا، و سرکوب خشن‌تر در حاشیه شهرها. رهنمود به هواداران داخل کشور این است که مطالبه‌گری مشخص را با احتیاط سازمانی حداکثری ترکیب کنند.

وظیفه اساسی در این دوره آن است که اجازه داده نشود «انتظار منفعلانه» جای «سازمان‌یابی فعال» را بگیرد؛ بلکه این دوره به زمان روشنگری، پیوند میان هسته‌های مختلف اعتراض، و آماده‌سازی برای موج‌های بعدی مبارزه اجتماعی تبدیل شود.

۸. خیزش‌های سالهای ۱۳۹۶ تا ۱۴۰۴ و درسهای آن

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این دوران، فروریختن مرز میان نان و آزادی است. اگرچه جرعه برخی اعتراضات (مانند ۹۶ و ۹۸) با مسائل معیشتی و سوخت زده شد، اما به سرعت به سمت هدف قرار دادن پایه‌های استبداد دینی و کل ساختار سیاسی حرکت کرد. در سال ۱۴۰۴ نیز پیوند میان تورم کم‌رشد و بی‌اعتمادی سیاسی به اوج خود رسید، که نشان‌دهنده این واقعیت است که جامعه دیگر بهبود معیشت را بدون تغییرات بنیادین سیاسی ممکن نمی‌بیند.

جنبش «زن، زندگی، آزادی» در سال ۱۴۰۱ نقطه عطفی نه تنها سیاسی، بلکه فرهنگی بود. این خیزش با به چالش کشیدن پدرسالاری و استبداد بر بدن، دستاورد ملموسی همچون «به گور سپردن عملی قانون حجاب» و تغییر نگاه جامعه به برابری جنسیتی را بر جای گذاشت. این تغییرات فرهنگی، برخلاف نوسانات سیاسی، در عمق جامعه نهادینه شده‌اند.

از سال ۱۳۹۶ به بعد، اعتراضات از مراکز بزرگ و طبقه متوسط فراتر رفت و شهرهای کوچک و طبقات فرودست را به طور فعال درگیر کرد. همگرایی میان مطالبات معلمان، کارگران، دانشجویان نشان‌دهنده شکل‌گیری یک درد مشترک حول محور «عدالت و کرامت انسانی» است.

خیزش‌های این دوره، به ویژه در آبان ۹۸ و دی ۱۴۰۴، نشان داد که حکومت برای بقای خود هیچ خط قرمزی در استفاده از سبعت و کشتار جمعی (قتل عام معترضین) ندارد، در این رابطه نقش فریبکارانه نیروهای راست‌گرا (سلطنت‌طلبان) و دخالت‌های خارجی (مانند ترامپ) نباید نادیده گرفت که در لحظات حساس به جای تقویت جنبش، موجب انحراف یا آسیب به آن شدند.

درس‌های برای آینده

• بزرگ‌ترین نقطه ضعف این خیزش‌های خودجوش، نبود رهبری واحد، فقدان حزب سراسری و تشکل‌های سیاسی که مقبولیت اجتماعی داشته باشند بوده است. فشار امنیتی و قطع اینترنت همواره این خلاء سازمانی را تشدید کرده است.

• مهم‌ترین درس برای زحمتکشان این است که آزادی‌های مدنی، عدالت اقتصادی و برابری جنسیتی تفکیک‌ناپذیرند. مبارزه برای نان بدون مبارزه با استبداد به نتیجه نمی‌رسد و بالعکس.

• بدون وجود تشکلهای مستقل و مطالبات روشن و قابل حصول، حتی خیزش‌های عظیم نیز در دستیابی به تغییر فوری نظام سیاسی با محدودیت روبه‌رو می‌شوند.

• نهایتاً پیروزی را نباید صرفاً با سقوط فوری حکومت سنجید؛ همبستگی جمعی، تقویت روحیه مقاومت و دگرگونی در فرهنگ سیاسی جامعه، دستاوردهایی هستند که زمینه‌ساز تحولات بزرگ آینده خواهند بود.

۹. تصویر کلی و وظیفه نیروهای چپ و رادیکال

تصویر کلی پس از تفاهم این است: در بالا تلاش برای بازسازی مرکز فرماندهی ضربه‌خورده، تجدید آرایش نهادهای امنیتی، توزیع دوباره رانت، و مهار شکاف‌های درون بلوک قدرت. در پایین تداوم و حتی تعمیق ناراضیاتی اجتماعی، فقر و نابرابری، بی‌آیندگی جوانان، خشم زنان از تبعیض و سرکوب، و تجربه سرکوب خشن در جنبش‌های اخیر. مسئله اصلی این نیست که آیا ناراضیاتی وجود دارد. ناراضیاتی عمیقاً وجود دارد. مسئله اصلی این است که این ناراضیاتی‌ها چگونه، در چه روندی، و با چه اشکال سازمانی می‌توانند به نیروی سیاسی و اجتماعی آگاه، پایدار و مؤثر تبدیل شوند.

اگر روند سازمان‌یابی از پایین ضعیف، پراکنده و بی‌برنامه بماند، بازسازی قدرت از بالا دست بالاتر را خواهد داشت، هرچند بحران را به‌طور کامل حل نخواهد کرد. اما اگر جنبش‌های کارگری، زنان، دانشجویان، حاشیه‌نشینان و بازنشستگان بتوانند مطالبات اقتصادی و اجتماعی را با مطالبات دموکراتیک پیوند دهند، تجربه‌های پراکنده تشکلهایی را به شبکه‌های سراسری و پایدار تبدیل کنند، و حول افق روشنی از عدالت‌خواهی و آزادی‌خواهی متحد شوند، آن‌گاه تفاهم‌نامه نمی‌تواند آینده را به‌طور کامل در چارچوب معامله میان قدرت‌های بزرگ و هسته سخت رژیم محصور کند.

این جاست که وظیفه نیروهای چپ و رادیکال مشخص می‌شود: نه شرط‌بندی روی جنگ و مداخله خارجی، نه امید بستن به اصلاح از صدر هرم قدرت، بلکه ساختن پیوند زنده میان مبارزه برای نان و کار با مبارزه برای آزادی و برابری، و سازماندهی آگاهانه این مبارزه در سطح سراسری.

وظایف و اولویت‌های ما

۱. رهایی از دو توهم زیان‌بار:

• توهم نجات از بیرون: نه فشار خارجی، نه حمله نظامی، و نه مداخله قدرت‌های جهانی، راه آزادی مردم ایران را هموار نخواهند کرد. این فشارها فقط موازنه میان نیروهای ارتجاعی را بازتنظیم می‌کند و هزینه آن را مردم می‌پردازند.

• توهم پیروزی بدون سازماندهی و رهبری سراسری و نیرومند. پیروزی تنها از ترکیب سه عنصر آگاهی، سازماندهی و رهبری حاصل می‌شود. در غیاب وجود این عناصر، فراخوان دادن به ریختن مردم به خیابان‌ها، تحمیل تلفات و بالا بردن هزینه تغییر در این جامعه است. بحران‌های درونی رژیم، شکاف در بالا، در غیاب آمادگی به معنای گفته شده، به رهایی مردم منجر نمی‌شود. فاصله میان تضعیف یک حکومت و سقوط آن را فقط نیروی سازمان‌یافته مردم می‌تواند پر کند. این دو رویکرد، ستون فقرات سیاست ما در دوره پیش‌رو است.

۲. لزوم طرح تاکتیک‌های روشن در پرتو استراتژی عمومی حزب کمونیست ایران:

الف) جدی گرفتن پیروزی‌های ظاهراً کوچک و گام به گام: مردم از کسب هر دستاوردی برای برداشتن گام‌های بعدی بیرو می‌گیرند. اگر به تجربه ۴۷ سال مبارزه و مقاومت علیه جمهوری اسلامی رجوع کنیم، یک نتیجه اساسی به دست می‌آید: تمام عقب‌نشینی‌های این رژیم، حتی آنجا که آشکارا با ذات و ایدئولوژی‌اش در تضاد بوده، فقط و فقط تحت فشار مبارزات اجتماعی و سیاسی مردم تحمیل شده است. این واقعیت نشان می‌دهد که مردم ایران، اگرچه هنوز به هدف نهایی خود دست نیافته‌اند، اما مبارزاتشان بی‌حاصل نبوده است. هیچ‌یک از این رنج‌ها «آب در هاون کوبیدن» نبوده است. برعکس، هر موج مبارزه، تجربه، آگاهی، جسارت و ظرفیت تازه‌ای برای نبردهای بعدی انباشته کرده است.

ب) تبدیل فشار اجتماعی به سازمان‌یابی پایدار: دوره پیش‌رو، دوره تداوم فشار بر حکومت خواهد بود. اما اگر قرار است این فشارها به بهبود واقعی شرایط زندگی مردم و گشایش سیاسی بیانجامد، یک شرط تعیین‌کننده وجود دارد و آن هم اینکه از درون هر مبارزه محلی و یا سراسری، سازمان‌یافته‌تر بیرون آمد. تجربه سال‌های اخیر نشان داده است که مسیر آینده دگرگونی اجتماعی و سیاسی در ایران از شورش‌های انفجاری، هرچند قهرمانانه و گسترده، اما فاقد سازمان و رهبری پایدار، عبور نمی‌کند. این خیزش‌ها می‌توانند دیوار ترس را فرو بریزند، اما به‌تنهایی قادر نیستند موازنه قوا را به‌طور ماندگار تغییر دهند. از این‌رو، وظیفه مرکزی ما آن است که در پرتو استراتژی روشن حزب، تاکتیک‌های سیاسی قابل دسترس، عملی و سازمان‌دهنده را تعیین کنیم. محور این تاکتیک‌ها باید ایجاد و تقویت تشکلهای مستقل باشد. باید در متن نبردهای روزمره برای نان، کار، آزادی، برابری و... این شبکه‌های سازمان‌یافته را ساخت.

پایان جنگ می‌تواند، و باید، آغاز مرحله‌ای تازه از مبارزات وسیع و آگاهانه برای کسب حق اعتصاب و حق تشکل باشد. تا زمانی که این حقوق به‌صورت رسمی و عملی بر ساختار قدرت تحمیل نشود، مبارزه برای خواسته‌های معیشتی ناگزیر پراکنده، موضعی و کم‌اثر می‌ماند. اما با تحمیل و تثبیت این حقوق، مبارزه برای نان، مسکن، درمان و آموزش در مسیر سراسری و مؤثرتری قرار می‌گیرد و راه برای برداشتن گام‌های بعدی هموارتر می‌شود.

امروز بیش از هر زمان دیگر، کارگران و زحمتکشان نیازمند آن‌اند که از تنهایی و پراکندگی بیرون بیایند، حلقه‌های همبستگی در محیط‌های کار و محله‌ها از تشکیل یک تعاونی یا صندوق همبستگی مال گرفته تا اشکال گسترده‌تر از سازمان‌یابی ایجاد کنند. برای ساختن تشکلهای مستقل و واقعی، قدم‌های کوچک

اما پیگیر بردارند. بحران‌های پی‌درپی نشان داده است که تنها از دل اتحاد، تشکل و مبارزه جمعی است که می‌توان در برابر این طوفان ایستاد و افق یک زندگی شایسته‌تر را گشود.

۳. جایگاه جنبش کارگری

در میان همه عرصه‌ها، جنبش کارگری جایگاهی کلیدی دارد. اگر جنبش کارگری بتواند در دوره پس از جنگ دو مطالبه کلیدی را به حکومت تحمیل کند، گره بسیاری از جنبش‌های دیگر نیز گشوده خواهد شد: حق تشکل مستقل و حق اعتصاب، هر دو به معنای وسیع کلمه.

• حق اعتصاب: صرفاً به معنای دست کشیدن از کار نیست. اعتصاب، اگر به رسمیت شناخته شود، یک بسته کامل از حقوق و امکانات را در دل خود حمل می‌کند: حق تجمع و راهپیمایی، مصونیت از اخراج و مجازات به دلیل اعتصاب، حق چانه‌زنی جمعی و عقد قراردادهای دسته‌جمعی، حق اطلاع‌رسانی برای جلب حمایت عمومی، حق همبستگی و دعوت به اعتصاب حمایتی، حق امنیت فیزیکی کارگران در جریان اعتصاب، حق برگزاری پیکت و تجمع در برابر محل کار، حق دسترسی به محل کار، و نیز حق برخورداری از حمایت اجتماعی و مالی، از جمله صندوق‌های اعتصاب. به بیان دیگر، اعتصاب فقط توقف کار نیست؛ بلکه تبدیل نیروی پراکنده کارگران به اهرم فشار اجتماعی است.

• حق تشکل مستقل: حقی است که بر پایه آن کارگران باید بتوانند آزادانه سندیکا، اتحادیه، انجمن یا هر نهاد صنفی مستقل دیگری را ایجاد کنند، به آن پیوندند، نمایندگان واقعی خود را برگزینند و به شکلی جمعی از حقوق شغلی، مزدی و انسانی خویش دفاع کنند. لازمه این حق، ممنوعیت اخراج، تهدید، فشار، پرونده‌سازی و هر نوع ممانعت از فعالیت صنفی است. تشکل مستقل یعنی کارگر از حالت فردی تنها و بی‌پناه بیرون بیاید و به بخشی از یک اراده جمعی بدل شود.

بدون این دو حق، طبقه کارگر همواره پراکنده، بی‌پناه و سرکوب‌پذیر خواهد ماند. اما با تحمیل این دو حق، امکان پیوند میان مبارزات صنفی و سیاسی، میان مطالبات اقتصادی و آزادی‌های دموکراتیک، جنبش کارگری و سایر جنبش‌های اجتماعی فراهم می‌شود.

«وظایف ما در کردستان»

مقدمه

در شرایط کنونی پساجنگ، با توجه به مختصات سیاسی، اجتماعی و طبقاتی جامعه کردستان، و با در نظر گرفتن ظرفیت‌ها، سابقه مبارزاتی و تجربه‌های انباشته‌شده این جامعه، ضروری است که فعالین حزبی بیش از پیش به سوی فعالیت‌های اجتماعی، توده‌ای و ریشه‌دار در زندگی روزمره مردم سوق داده شوند. مبارزه سیاسی اگر از متن جامعه، از نیازهای واقعی مردم و از مطالبات ملموس کارگران، زنان، جوانان، معلمان، کولبران، زحمتکشان شهری و روستایی فاصله بگیرد، به سطح شعارهای کلی و انتزاعی محدود می‌ماند. از همین رو، جهت‌گیری تاکتیکی در این دوره باید بر این اصل استوار باشد که فعالیت سیاسی و حزبی در دل مبارزات اجتماعی جاری حضور فعال داشته باشد و از طریق سازمان‌دهی، آگاهی‌بخشی و پیوند دادن مطالبات گوناگون، راه را برای تحقق اهداف بلندمدت و استراتژیک هموار کند.

در رابطه آنچه که در کردستان می‌گذرد اشاره به ایجاد «مرکز همپیمانی احزاب کردستان» نیز مسئله مهمی است که یادآوری آن در این مقدمه ضروری است. کومه‌له با وجود مشارکت فعال در روند «مرکز دیالوگ»، سند «همپیمانی» را امضا نکرد و در این زمینه دلایل خود را به روشنی طی اطلاعیه‌ای منتشر نمود: -دیالوگ بله، اما با شفافیت: کومه‌له از دیالوگ متمدانه میان احزاب کردستان حمایت می‌کند، اما خواهان به‌رسمیت‌شناختن تفاوت‌های واقعی، رقابت سالم سیاسی، و پذیرش داوری دموکراتیک مردم است، نه پنهان کردن اختلافات.

-مرزبندی‌های استراتژیک کومه‌له: اتحاد با جنبش کارگری سراسر ایران؛ مخالفت با همراهی با سیاست‌های آمریکا و اسرائیل؛ مقابله با اپوزیسیون راست‌گرا و سلطنت‌طلب؛ و رد هم‌پیمانی با مجاهدین خلق. سند هم‌پیمانی در این محورها فاقد شفافیت است.

-تقدم سیاست بر نهادسازی: پیش از توافق بر سر برنامه مشترک، باید سیاست و تاکتیک روشنی برای شرایط کنونی وجود داشته باشد؛ ایجاد نهادهایی مثل «کمیته دیپلماسی مشترک» بدون سیاست مشخص، بی‌اثر یا حتی بحران‌زا خواهد بود.

-مسئله نیروی مسلح: کومه‌له معتقد است سلاح نباید در اختیار احزاب بماند، بلکه باید تحت کنترل نهادهای منتخب مردمی قرار گیرد؛ ایده «سپاه کردستانی» واحد تحت فرماندهی احزاب را خطرناک می‌داند چون اختلاف حزبی می‌تواند آن را به گروه‌های متخاصم تجزیه کند.

-حاکمیت مردمی، نه تقسیم قدرت میان احزاب: هرگونه خلأ قدرت باید با نهادهای دموکراتیک مردمی (محلات، کارخانه‌ها، دانشگاه‌ها) پر شود، نه با تقسیم قدرت میان احزاب.

-هشدار درباره نقش آمریکا و اسرائیل: کومه‌له با توجه به اخباری که حول و حوش امضاء این سند در جریان بود، با ابراز نگرانی در این مورد هشدار داد که سیاست همسویی با آمریکا و اسرائیل برای جنبش کردستان فاجعه بار خواهد بود.

-کومه‌له همچنان «مرکز دیالوگ» را دستاوردی مثبت می‌داند و از ادامه گفت‌وگو حمایت می‌کند.

-عدم امضای این سند به معنای کناره‌گیری از همکاری نیست؛ کومه‌له همچنان خواهان همکاری بر پایه صداقت و احترام به تفاوت‌هاست.

-نهایتاً موضع ما این بود: اتحادی که بر پایه پنهان کردن تفاوت‌ها بنا شود، در لحظات حساس فرومی‌پاشد؛ و وضوح امروز بهتر از بحران فرداست.

۱. جهت‌گیری تاکتیکی و پیوند آن با اهداف استراتژیک

تاکتیک‌های امروز نباید اموری جدا از اهداف نهایی تلقی شوند. برعکس، هر گام در جهت سازمان‌یابی کارگران، هر تلاش برای ایجاد تشکل‌های زنان، هر حرکت در دفاع از آزادی‌های دموکراتیک، هر فعالیت فرهنگی، هنری، زیست‌محیطی و هر مطالبه برای آموزش به زبان مادری، اگر آگاهانه و در چارچوب یک افق روشن اجتماعی پیش برده شود، می‌تواند حلقه‌ای از زنجیره مبارزه برای دگرگونی بنیادی جامعه باشد. به بیان دیگر، سیاست تاکتیکی درست پلی است میان نیازهای فوری مردم و اهداف استراتژیک آینده؛ پلی که از یک سو شرایط زندگی را به طور نسبی بهبود می‌بخشد و از سوی دیگر، توده‌های مردم را با ضرورت سازمان‌یابی، اتحاد و دخالت مستقیم در سرنوشت خود آشنا می‌کند.

الف) حضور فعال در انجمن‌های صنفی کارگری: یکی از عرصه‌های مهم این جهت‌گیری، حضور فعال‌تر در انجمن‌های صنفی کارگری موجود در شهرهای کردستان است. طبقه کارگر و زحمتکشان در شرایطی زندگی می‌کنند که تورم، بیکاری، دستمزدهای ناچیز، نبود بیمه و امنیت شغلی، زندگی آنان را به شدت تحت فشار قرار داده است. فعالین حزبی باید در متن مبارزات جاری کارگران حضور داشته باشند؛ در پیگیری مطالبات معیشتی، در حمایت از معلمان، بازنشستگان کارگری، کارگران کارگاهها، کشاورزی، ساختمانی، کارگران خدماتی (شامل کارگران پلاتفرمی)، کارگران فصلی و کولبران، و در ایجاد صندوق‌های همبستگی مالی نقش عملی ایفا کنند. چنین فعالیتی به آنان تجربه تشکل، تصمیم‌گیری جمعی و اتکا به نیروی خود را می‌آموزد. این همان نقطه‌ای است که مبارزه روزمره برای نان و کار، به افق وسیع‌تر حاکمیت توده‌ای و عدالت اجتماعی پیوند می‌خورد.

ب) سازمان‌دهی زنان حول حقوق پایه‌ای: عرصه مهم دیگر، سازمان‌دهی زنان حول حقوق پایه‌ای و بر مبنای بیانیه حقوق زن است. ستم بر زنان در جامعه کردستان مانند همه جای ایران با ساختارهای طبقاتی، مردسالارانه، مذهبی و سیاسی گره خورده است. در کردستان، زنان همزمان با اشکال مختلف ستم روبه‌رو هستند: تبعیض جنسیتی، فشارهای سنتی و مذهبی، نابرابری اقتصادی، خشونت خانگی، قتل‌های ناموسی، محدودیت در اشتغال و مشارکت اجتماعی، و محرومیت از حقوق برابر در خانواده و جامعه. از این رو، ایجاد تشکل‌های زنان، جمع‌های محلی، می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در تغییر توازن اجتماعی داشته باشد. مبارزه برای حق پوشش اختیاری، حق اشتغال، دستمزد برابر، حق طلاق، حضانت، مقابله با خشونت خانگی و دفاع از استقلال فردی و اجتماعی زنان، بخشی از ساختن جامعه‌ای برابر و آزاد در آینده است. هر گامی که زنان را از انزوا بیرون آورد و به نیرویی سازمان‌یافته و دخالتگر در جامعه تبدیل کند، در واقع گامی در مسیر تحول اجتماعی عمیق‌تر است.

ج) دفاع از آزادی‌های دموکراتیک و مدنی: دفاع از آزادی‌های دموکراتیک و مدنی نیز یکی از محورهای اساسی این سیاست است. آزادی بیان، آزادی تشکل، آزادی اعتراض، آزادی مطبوعات، حق تجمع، حق فعالیت احزاب و انجمن‌ها، و حق دخالت مردم در اداره امور خود، مطالباتی عمومی و حیاتی‌اند. در کردستان، این مطالبات با مسئله ملی، طبقاتی و اجتماعی درهم‌تنیده‌اند. مردم کردستان نه فقط خواهان رفع تبعیض ملی و پایان دادن به فضای امنیتی هستند، بلکه خواهان مشارکت مستقیم در تعیین سرنوشت خود و اداره جامعه خویش‌اند. بنابراین فعالیت در زمینه آزادی‌های دموکراتیک باید بر پایه «بیانیه حقوق مردم زحمتکش در کردستان» و «برنامه کومه‌له برای حاکمیت توده‌ای» پیش برده شود. دفاع از زندانیان سیاسی و فعالین اجتماعی، اعتراض به سرکوب معلمان، دانشجویان، بازنشستگان، کولبران، کارگران، زنان و جوانان، مطالبه رفع فضای نظامی و امنیتی از شهرها و روستاها، و ترویج ایده شوراها و نهادهای مردمی، همگی می‌توانند آزادی سیاسی را از یک شعار کلی به نیاز زنده و روزمره مردم تبدیل کنند.

د) فعالیت فرهنگی، هنری، زیست‌محیطی و دفاع از آموزش به زبان مادری: فعالیت فرهنگی، هنری، زیست‌محیطی و دفاع از آموزش به زبان مادری نیز باید جایگاه برجسته‌ای در کار اجتماعی فعالین داشته باشد. فرهنگ و هنر از مؤثرترین ابزارها برای ارتباط با توده‌های وسیع مردم‌اند. شعر، موسیقی، تئاتر، ادبیات، سینما، هنر خیابانی و فعالیت‌های فرهنگی محلی می‌توانند پیام آزادی، برابری و مقاومت را به زبانی ملموس و قابل فهم منتقل کنند. در کنار آن، دفاع از زبان کردی و حق آموزش به زبان مادری، دفاع از حق برابر مردم کردستان است. این مطالبه را باید با مبارزه برای آموزش رایگان، برابر، دموکراتیک و رهایی‌بخش پیوند زد. همچنین بحران محیط‌زیست، نابودی جنگل‌ها، کم‌آبی، آلودگی، تخریب مراتع و بی‌توجهی به منابع طبیعی، مستقیماً زندگی زحمتکشان، روستاییان و نسل آینده را تهدید می‌کند. فعالیت‌های زیست‌محیطی می‌توانند جوانان، معلمان، دانشجویان، روستاییان و فعالین شهری را در یک میدان مشترک گرد آورند و حس مسئولیت جمعی نسبت به آینده جامعه را تقویت کنند.

ه) پیوند مطالبات مختلف: نکته تعیین‌کننده در همه این عرصه‌ها، پیوند دادن مطالبات ملی، طبقاتی، جنسیتی و دموکراتیک در قالب‌های اجتماعی و زنده است. هیچ‌یک از این مطالبات نباید جدا از دیگری دیده شود. کولبر فقط قربانی فقر نیست؛ او همزمان قربانی ستم ملی، بی‌عدالتی اقتصادی، سرکوب امنیتی و نبود فرصت‌های برابر است. زن کارگر فقط با تبعیض جنسیتی روبه‌رو نیست؛ او همزمان زیر فشار استثمار طبقاتی و ستم ملی نیز قرار دارد. معلمی که برای آموزش به زبان مادری مبارزه می‌کند، تنها یک مطالبه فرهنگی را طرح نمی‌کند، بلکه برای عدالت آموزشی، دموکراسی و حق تعیین سرنوشت نیز می‌جنگد. بنابراین وظیفه فعالین این است که این پیوندها را در عمل، در شعارها، در تشکل‌ها و در فعالیت‌های روزمره نشان دهند تا کارگر، زن، جوان، دانشجو، معلم، کولبر و روستایی خود را جزئی از یک مبارزه مشترک احساس کند.

و) تمرین جامعه آزاد و برابر از امروز: اهمیت این جهت‌گیری‌ها در آن است که اهداف بلندمدت را از سطح شعار به تجربه اجتماعی تبدیل می‌کند. اگر هدف نهایی، جامعه‌ای آزاد، برابر، شورایی، سوسیالیستی و متکی بر حاکمیت توده‌هاست، این جامعه باید از امروز در اشکال کوچک‌تر تمرین و تجربه شود. وقتی کارگران برای دفاع از حقوق خود انجمن، کمیته یا صندوق همبستگی ایجاد می‌کنند، در واقع اداره جمعی را تمرین می‌کنند. وقتی زنان تشکل مستقل می‌سازند،

پایه‌های جامعه‌ای برابر را می‌گذارند. وقتی مردم برای زبان مادری، آزادی تشکل، محیط‌زیست و حقوق دموکراتیک مبارزه می‌کنند، حق دخالت مستقیم در سرنوشت خود را به میدان می‌آورند. این‌ها اجزای زنده مسیر رسیدن به تحول اجتماعی‌اند.

ز) دو نتیجه همزمان: بر این اساس، اجرای چنین سیاستی دو نتیجه همزمان دارد. نخست، شرایط زندگی مردم را در حد امکان و به طور نسبی بهبود می‌بخشد؛ زیرا مبارزه برای دستمزد، بیمه، امنیت شغلی، حقوق زنان، آزادی‌های مدنی، آموزش به زبان مادری و حفظ محیط‌زیست، پاسخ به نیازهای واقعی و فوری جامعه است. دوم، افق انقلاب و تحول اجتماعی را روشن‌تر و ملموس‌تر می‌کند؛ زیرا مردم در جریان همین مبارزات می‌آموزند که بدون تشکل، همبستگی و دخالت مستقیم خود نمی‌توانند سرنوشتشان را تغییر دهند. به این ترتیب، مبارزه توده‌ای و اجتماعی نه عقب‌نشینی از اهداف استراتژیک است و نه جایگزین آن، بلکه راه واقعی نزدیک شدن به آن است.

ح) انقلاب محصول انباشت تجربه: در نهایت، انقلاب اجتماعی با فرمان، شعار یا انتظار منفعلانه شکل نمی‌گیرد. انقلاب محصول انباشت تجربه، سازمان، آگاهی، اعتماد، همبستگی و حضور فعال توده‌ها در مبارزات روزمره است. سیاست درست در این دوره آن است که فعالین حزبی در دل جامعه، در کنار مردم و در متن مطالبات زنده آنان حضور یابند؛ مبارزات پراکنده را به هم پیوند دهند؛ افق‌های بخش و برابرطلبانه را در عمل نشان دهند؛ و گام به گام شرایط ذهنی و عینی لازم برای تحول اجتماعی را فراهم سازند. این همان مسیری است که هم زندگی امروز را انسانی‌تر می‌کند و هم چشم‌انداز آینده‌ای آزاد، برابر و متکی بر اراده مردم را به واقعیتی دست‌یافتنی‌تر تبدیل می‌سازد.

۲. امنیت و ادامه کار در دوره پساجنگ

ماه‌های نخست پس از پایان جنگ، روزهای حساس و تعیین‌کننده‌ای هستند. جمهوری اسلامی در این مرحله عجله دارد و می‌خواهد پیش از شکل‌گیری هر موج اعتراضی، دست به کار شود. این خطر به ویژه متوجه فعالین سیاسی در سطوح مختلف است. این مسئله تنها مربوط به کردستان هم نیست. همه فعالین داخل کشور باید با حداکثر هوشیاری عمل کنند. آمادگی سیاسی و تشکیلاتی باید حفظ شود. در این دوره باید خون‌سرد بود و محتاطانه عمل کرد. تا زمانی که حزب از مجاری رسمی خود خط مشی روشن‌تری اعلام کند، از هر اقدامی که بتواند به نیروهای سرکوبگر بهانه بدهد، باید خودداری شود. هوشیاری امروز، شرط ادامه مبارزه فرداست.

۳. تشکیلات علنی کومه‌له در اقلیم کردستان

الف) جایگاه مبارزه مسلحانه: گرچه در طول بیش از دو دهه گذشته، پیشمرگان کومه‌له در راستای ارزیابی عینی از شرایط جدید، دست به عملیات نظامی تهاجمی علیه نیروهای جمهوری اسلامی زده‌اند، اما این امر هرگز به معنای زیر سوال رفتن حقانیت، اصالت و ضرورت تاریخی مقاومت مسلحانه در چارچوب «حق دفاع مشروع» در استراتژی ما نبوده و نیست. واقعیت عینی تاریخ این است که مبارزه مسلحانه هرگز انتخاب اول مردم کردستان نبود، بلکه توسط تهاجم رژیم به جامعه کردستان تحمیل شد. مردم آزادی می‌خواستند و چون مصمم بودند از دستاوردهای دموکراتیک خو دفاع کنند، ناگزیر به حمل سلاح شدند. آنان به خشونت متوسل نشدند، بلکه در برابر خشن‌ترین دستگاه سرکوب تاریخ معاصر ایستادگی کردند و از حرمت انسانی خود دفاع نمودند. امروز، جامعه بیدار کردستان با کوله‌باری از تجارب گران‌بهای تاریخی، دست‌اندرکار شکل‌دهی به روش‌های نوین و تکامل‌یافته‌تری از مبارزه توده‌ای است. اعتصابات سیاسی عمومی، یکپارچه و توده‌گیر، امروز به سلاحی کارآمد، جالفتاده و فلج‌کننده علیه حاکمیت بدل شده است؛ روشی مبارزاتی که با کمترین هزینه انسانی، بیشترین دستاوردهای سیاسی و سازماندهی را به همراه دارد.

تشکیل جنبش‌های پایدار مدنی، شبکه‌های محلی و تربیت رهبران میدانی در دانشگاه‌ها، کارخانه‌ها و محلات، جامعه را در مسیر آمادگی کامل قرار داده است. تجلی شکوهمند این آمادگی در خیزش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» به وضوح خود را نشان داد. این جنبش که فلسفه و شعار محوری‌اش ریشه در فرهنگ سیاسی و مترقی نیروی پیشمرگ کومه‌له دارد، مسیری روشن و بدون بازگشت که جامعه را به سوی پیروزی نهایی هدایت می‌کند.

ب) موقعیت کنونی کومه‌له در اقلیم کردستان: همه شواهد حاکی از آن است که در دوره پساجنگ، شرایط کار ما در این منطقه تغییر خواهد کرد. شکل و ابعاد این تغییر هنوز نمی‌تواند به دقت تعیین شود. آنچه مسلم است جمهوری اسلامی فشارهای خود را بر اقلیم کردستان برای محدود کردن بیشتر فعالیت‌های اپوزیسیون تشدید خواهد کرد. ما درجه معینی از این فشارها را پس از امضای توافق امنیتی ایران و عراق تجربه کردیم و راه‌های تطبیق دادن وضعیت خود با شرایط جدید را تمرین کرده‌ایم. این سیاست قبلاً در جزئیات تدوین شده و بعضاً عملی هم شده است: دو اصل اساسی بر اقدامات ما ناظر خواهد بود: اول، ادامه کاری فونکسیون‌های اصلی فعالیت کومه‌له نباید مختل شوند. دوم، امنیت و امور زندگی رفقای این بخش تشکیلات نباید به مخاطره بیفتد.

پلنوم کمیته مرکزی کومه‌له

تیرماه ۱۴۰۵ - ژوئن ۲۰۲۶